

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

بحث در تعبدي و توصلي است و اینکه اگر امر قيدي نداشته باشد و شک کنیم که آیا امر، تعبدي است یا توصلي، مقتضای اصل لفظی و عملی چیست. تعبدي و توصلي یک معنای لغوی دارند که در اینجا مراد نیست. لذا اینکه مرحوم امام به این تقسیم اشکال کرده‌اند و یک قسم دیگر یعنی واجب تقریبی را اضافه فرمود صحیح نیست. تعبدي و توصلي در علم اصول اصطلاحی دارند و مراد از تعبدي، پرستش نیست. تعبدي یعنی واجبی که نیاز به قصد قربت دارد، خواه برای پرستش باشد یا خیر. قدمات تعبدي را تعریف کرده‌اند به چیزی که غرض در آن فعل معلوم نیست، به خلاف توصلي. این تعریف نیز دچار اشکال است؛ چرا که هم در جانب تعبدي و هم در جانب توصلي به این معنا مثال نقض وجود دارد.

فی ذکر أن هذا التقسيم من تقسيمات الواجب أو الوجوب

یکی از بحثهایی که در تعبدي و توصلي وجود دارد این است که آیا این، تقسیمی برای وجوب است یا واجب. ظاهر کلام مرحوم آخوند در کفایة این است که مقسم این تقسیم، وجوب است.

سخن مرحوم آخوند

ایشان می‌فرماید:

إن إطلاق الصيغة هل يقتضي كون الوجوب توصلياً - فيجزي إتيانه مطلقاً و لو بدون قصد القرية - أو لا - فلا بدّ من الرجوع فيما شكّ في تعبديته و توصليته إلى الأصل - [1]

وجوب توصلي آن است که به مجرد حصول واجب، غرض از آن وجوب محقق می‌شود و آن وجوب به مجرد وجود واجب ساقط خواهد شد، به خلاف تعبدي. ظاهر عبارت آخوند این است که وجوب، مقسم برای تعبدي و توصلي است.

اشکال اول محقق اصفهانی بر مرحوم آخوند

محقق اصفهانی دو اشکال بر مرحوم آخوند وارد می‌کند.

لا يخفى عليك أن الفرق بين التعبدي والتوصلي في الغرض من الواجب، لا الغرض من الوجوب؛ إذ الوجوب - و لو في التوصلي - لا يكون إلا لأن يكون داعياً للمكلف إلى ما تعلق به. و منه يظهر أن الوجوب في التوصلي لا يغير الوجوب في التعبدي أصلاً، حتى بلحاظ الغرض الباعث للإيجاب. [2]

ایشان می‌فرماید فرق میان تعبدي و توصلي در آن غرض مربوط به واجب است و نه در غرض مربوط به وجوب. تعبدي و توصلي از حیث غرض مربوط به وجوب فرقی ندارند. وقتی مولا چیزی را واجب می‌کند و وجوب را به آن متوجه می‌کند غرض از وجوب فقط ایجاد داعی در نفس مخاطب است، یعنی داعی بر اتیان فعل توسط مکلف را ایجاد می‌کند و لذا الزامی را جعل می‌کند تا به این غرض خود برسد. تعبدي و توصلي در این غرض که از آن به غرض الوجوب تعبیر می‌کنیم فرقی ندارند. هم در

تعبدی ایجاد داعی وجود دارد و هم در توصّلی.

لذا محقّق اصفهانی به استاد خود اشکال می‌کند که چرا وجوب را مقسم برای تعبدی و توصّلی قرار داده است. فارق میان این دو در آن غرض مربوط به واجب است. واجبی داریم که غرض مولا از آن واجب بدون قصد قربت تحقق پیدا می‌کند و واجبی داریم که تا مکلف قصد قربت نکند غرض مولا از آن واجب محقق نمی‌شود. این درست مثل واجباتی است که در بعضی موارد با سوره و در بعضی موارد بدون سوره مطلوب مولا هستند. در نماز واجب یا سوره، غرض مولا زمانی تحقق پیدا می‌کند که مکلف آن واجب را با سوره اتیان کند. اما در نماز مستحبی، بدون سوره نیز غرض مولا تحقق پیدا می‌کند. همینطور است در قصد امر که از قیود واجب است و نه وجوب. پس اشکال اوّل محقّق اصفهانی این است که مرحوم آخوند در اینجا میان وجوب و واجب خلط کرده است.

جواب آیت الله وحید از محقّق اصفهانی

بعضی از اساتید بزرگوار ما (دام ظلّه) در جواب از محقّق اصفهانی فرموده است بین تعبدی و توصّلی در غرض ابتدائی از وجوب فرقی نیست، یعنی غرض ابتدائی همان ایجاد داعی در نفس مخاطب است، اما آنها در غرض نهایی از وجوب فرق دارند. ایشان می‌فرماید:

و قد دفع الاستاذ كلا الإبرادين:

أما الأوّل: فبأنّ الوجوب التعبدی و إن كان لا يختلف عن الوجوب التوصّلي ذاتاً، لأنّ الوجوب كيفما كان فمعناه واحد، و لا يختلفان كذلك من ناحية الغرض الأوّلي للوجوب، و هو جعل الداعي، لكنهما مختلفان من جهة الغرض النهائي، لأنّ الغرض من جعل الوجوب هو جعل الداعي، و الغرض من جعل الداعي هو حصول المتعلّق، و الغرض من حصول المتعلّق حصول المصلحة المترتبة على المتعلّق، فلو كانت المصلحة مقيدة – أي كانت قائمة بالعمل المأتي به مع قصد القرية – كان الغرض من جعل الداعي هذا العمل المقيد، فما لم يحصل لم يتحقّق الغرض، و متى لم يحصل جعل الداعي بهذا الغرض لم يتحقّق الوجوب، فلا محالة لا يتحقّق الغرض من الوجوب المجهول على الصلاة – مثلاً – إلّا بالإتيان بها بقصد القرية. فقول صاحب (الكفاية): بأنّ التعبدی هو الذي لا يسقط الأمر فيه – أو لا يتحقّق الغرض منه – إلّا إذا أتى به متقرّباً به، بخلاف التوصّلي الذي هو مطلقاً من هذه الجهة، كلام صحيح... و لا يرد عليه الإشكال، لوجود الفرق بينهما في الغرض النهائي و هو المصلحة، و إن لم يفترقا في الغرض الأوّلي و هو جعل الداعي. [3]

غرض نهایی از وجوب، داعی برای ایجاد متعلّق در عالم خارج است و این متعلّق دارای مصلحتی است و گاهی قصد قربت در این مصلحت دخالت دارد و گاهی دخالت ندارد. بنابراین، بالاخره در غرض نهایی بین وجوب در واجب تعبدی و وجوب در واجب توصّلی فرق خواهد بود. آیت الله وحید با بیان تلاش کردند از اشکال محقّق اصفهانی جواب دهند.

اشکال استاد بر جواب آیت الله وحید

بر اساس جواب ایشان، در اینجا دو گونه غرض وجود ندارد که یکی به وجوب برگردد و دیگری به واجب، بلکه باید گفت فرقی ندارد که مقسم تعبدی و توصّلی را وجوب قرار دهیم یا واجب؛ چرا که بالاخره بین این وجوبها در غرض نهایی اختلاف است. ولی به نظر می‌رسد واقعیت مسئله غیر از این باشد و یک غرض نهایی برای وجوب نداریم، بلکه وجوب دارای غرضی است که آن هم ایجاد داعی باشد. فرض کنید که واجبی ده جزئی و واجبی شش جزئی و واجبی چهار جزئی و واجبی بسیط داشته باشیم که اصلاً هیچ جزئی ندارد، مثل امساک. آیا شما ملتزم می‌شوید که میان این وجوبها فرق وجود دارد؟ وجوب عنوانی است که در همه این واجبها واحد است. آیا وجوب در واجبی که ده جزء دارد با وجوب در واجبی که بیست جزئی است فرق می‌کند؟ غرض از وجوب چیزی جز انبعاث نیست چرا که غرض از بعث، انبعاث است. بنابراین، این فرمایش نمی‌تواند اشکال محقّق اصفهانی را نقض کند و کلام ایشان تمام است.

مسلم است که میان شرط وجوب و شرط واجب تفاوت اساسی وجود دارد. مثلاً «وقت» شرط وجوب است، یا «قدرت» شرط وجوب است، [4] به این معنا که تا وقت نیاید وجوب نمی آید و ظرف واجب، وقت است. لکن قصد امر مربوط به واجب و فعل مکلف است. مکلف به وسیله‌ی فعل، تقرّب إلى الله پیدا می‌کند. بنابراین باید گفت در عبارت مرحوم آخوند مسامحه‌ای رخ داده است. تقریباً همه‌ی اصولیان نیز اتفاق دارند که تعبّدی و توصّلی تقسیم برای واجب است و نه وجوب.

اشکال دوم محقق اصفهانی بر مرحوم آخوند

محقق اصفهانی در اشکال دوم خود بر کلام آخوند می‌فرماید:

و الإطلاق المدعى في المقام هو إطلاق المادّة، دون إطلاق الوجوب و الأمر، ففي الحقيقة لا وجه لجعل هذا البحث من مباحث الصيغة. فتدبر جيّداً. [5]

ایشان می‌فرماید چرا مرحوم آخوند این بحث را ذیل صیغه‌ی امر مطرح کرده‌اند در حالیکه این بحث مربوط به ماده‌ی امر است. این نزاع مربوط به صیغه نیست و اطلاقی که بعداً بحث خواهیم کرد که آیا مقتضی تعبّدیت است یا توصّلیت، همان اطلاق ماده است و نه اطلاق وجوب و امر. کسی در اینجا نمی‌گوید که اطلاق وجوب اقتضای توصّلیت دارد، بلکه از راه تمسک به اطلاق ماده وارد می‌شوند. پس وجهی ندارد که این بحث را از مباحث صیغه قرار دهیم.

جواب استاد از این اشکال

این اشکال محقق اصفهانی یک اشکال شکلی است و ایشان معتقدند که این بحث باید در جای دیگری به صورت مستقل مطرح می‌شد؛ چرا که مربوط به ماده است و نه هیئت. اولاً این اشکال خیلی مهم نیست و اشکال اوّل مهم بود. ثانیاً جواب آن این است که تعبّدی و توصّلی از اقسام واجب است و لکن مرحوم آخوند بعد از اینکه بحث از مفاد صیغه را به اتمام رساند، حال بحث می‌کند از آنچه مرتبط با صیغه است، چه از حیث هیئت یا از حیث ماده‌اش. یکی از مباحثی که مرتبط با صیغه است تقسیمات مربوط به ماده است، به معنای صیغه از حیث ماده. [6]

تعریف قدماء از تعبّدی و توصّلی

در تعریف تعبّدی و توصّلی، قدماء گفته‌اند توصّلی آن است که غرض از امر برای ما معلوم باشد و تعبّدی آن است که غرض معلوم نباشد. اشکال این تعریف قبلاً گذشت. مرحوم شیخ بعد از نقل و نقد این تعریف، تعریف دیگری از تعبّدی و توصّلی ارائه کرده و فرمود:

فالوجه أن يعرف أن التعبدي «ما يشترط فيه القربة» و التوصلي «ما لا يشترط فيه القربة» سواء في ذلك كون الواجب من الماهيات المخترعة كالصلاة و الحجّ و نحوهما، أو لا كالذبح و النحر و الحلق و التقصير و نحوهما. [7]

توصّلی آن است که در سقوط امر، قصد تقرب به وسیله‌ی آن فعل لازم نیست. تعبّدی آن است که در سقوط امر، قصد تقرب لازم است. سوال این است که آیا بین تعریف قدماء و تعریفی که شیخ ارائه فرمود اختلاف ماهوی وجود دارد؟ طبق تعریف قدماء، مثلاً می‌دانیم که غرض از وجوب دفن میّت این است که احترام او حفظ شود. به نظر می‌رسد مآل این تعریف به همان تعریف شیخ برمی‌گردد، یعنی وقتی می‌گوییم «ما علم الغرض بمجرد الإتيان به»، یعنی می‌دانیم در غرض مولا قصد قربت دخالت ندارد. مولا می‌خواهد که میّت دفن شود ولو هیچ قصد قربتی نشود. پس در تحقق غرض مولا قصد قربت دخالت ندارد.

بنابراین، «ما لا يعتبر في غرض المولا قصد القربة» یعنی «ما لا يعتبر في الإتيان به و سقوط امره قصد التقرب». گرچه این دو تعریف به حسب ظاهر فرقی با هم دارند و لکن مآل تعریف قدماء به همان تعریف شیخ برمی‌گردد. این نکته مقدمه‌ای است بر این مطلب که بعضی گفتند چون تعریف دوم به همان تعریف اول برمی‌گردد پس فرق دیگری باید ذکر کنیم و سه فرق در این زمینه گفته‌اند.

سه تعریف دیگر از تعبدی و توصلی

بعضی گفته‌اند توصلی یعنی در اتیان فعل، مباشرت لازم نیست، مثلاً اگر میّت را با یک دستگاہی غسل دهند باز هم غرض مولا اتیان شده است و لازم نیست شخص معین مباشرت در انجام فعل داشته باشد. تعریف دیگری که برای توصلی کرده‌اند این است که اختیار در اتیان فعل معتبر نیست. بعد از این، آنها به مواردی برخوردند که هم مباشرت و هم اختیار در آن شرط است ولی واجب توصلی است، مثل جواب سلام. اگر به شخص معینی سلام شود و دیگری جواب دهد، کفایت نمی‌کند، هر چند که ردّ سلام واجب توصلی است. لذا بعضی دیگر ملاک سوّمی مطرح کرده‌اند و گفتند توصلی یعنی تحقّقش به فعل غیر مباح نیز ممکن است. مثلاً اگر لباس نجس باشد و آن را با آب غصبی بشویند، پاک خواهد شد، گرچه فعل حرامی واقع شده است.

مرحوم نائینی و به تبع ایشان، محقّق خوئی می‌گویند باید دو تعریف را محور قرار داده و بحثهای بعدی را بر اساس این دو محور تنظیم کنیم. یک تعریف همان است که شیخ انصاری ارائه کرده است، یعنی توصلی آن است که قصد قربت در آن شرط باشد. محقّق خوئی می‌فرماید:

ان الواجب التوصلي يطلق على معنيين:

(الأول) ما لا يعتبر فيه قصد القرية، و ذلك كغسل الميت و كفنه و دفنه و ما شاكل ذلك حيث انها واجبات في الشريعة الإسلامية و لا يعتبر في صحتها قصد القرية و الإتيان بها مضافاً إلى الله سبحانه و تعالى، فلو أتى بها بدون ذلك سقطت عن ذمته نعم استحقاق الثواب عليها يرتكز على الإتيان بها بقصد القرية و بدون لا يستحق، و ان حصل الاجزاء، و لا ينافي ذلك اعتبار أمور آخر في صحتها، مثلاً يعتبر في صحة غسله ان يكون الغاسل بالغاً، و ان يكون ممثلاً و لو كان غيره بطل الا في موارد خاصة، و ان يكون الماء مباحاً و ان تكون الأغسال الثلاثة مترتبة و غير ذلك و في مقابلة ما يعتبر فيه قصد القرية و هو المعبر عنه بالواجب التعبدی، فلو أتى به بدون ذلك لم يسقط عنه و كان كمن لم يأت به أصلاً.

(الثاني) ما لا تعتبر فيه المباشرة من المكلف بل يسقط عن ذمته بفعل الغير سواء أ كان بالتبرع أم بالاستئابة بل ربما لا يعتبر في سقوطه الالتفات و الاختيار، بل و لا إتيانه في ضمن فرد سائغ، فلو تحقق من دون التفات و بغير اختيار، أو في ضمن فرد محرم كفى.

و ان شئت قلت: ان الواجب التوصلي مرة يطلق و يراد به ما لا تعتبر فيه المباشرة من المكلف. و مرة أخرى يطلق و يراد به ما لا يعتبر فيه الالتفات و الاختيار. و مرة ثالثة يطلق و يراد به ما لا يعتبر فيه ان يكون في ضمن فرد سائغ. و يقابل القسم الأول ما تعتبر فيه المباشرة. و القسم الثاني ما يعتبر فيه الالتفات و الاختيار. و القسم الثالث ما يعتبر فيه ان يكون في ضمن فرد سائغ، فلو أتى به في ضمن فرد محرم لم يسقط ...

و بعد ذلك نقول: لا كلام و لا إشكال فيما إذا علم كون الواجب توصلياً أو تعبدياً بالمعنى الأول، أو الثاني، و انما الكلام و الإشكال فيما إذا شك في كون الواجب توصلياً أو تعبدياً. الكلام فيه تارة يقع في الشك في التوصلي و التعبدی بالمعنى الثاني. و تارة أخرى يقع في الشك فيه بالمعنى الأول.[8]

نظر استاد

در نقض بر كلام محقّق نائینی و شاگرد ایشان می‌گوییم در جواب سلام قصد قربت لازم نیست، ولی بر آن ثواب مترتب می‌شود. لذا اینکه گفته‌اند توصلی آن است که قصد قربت در آن معتبر نیست ولی برای استحقاق ثواب باید با قصد قربت اتیان شود، در این مطلب مناقشه داریم. معنای اجزاء و امتثال این است که موضوع برای ثواب قرار گیرد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایۃ الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 138.
- [2] محمد حسین اصفهانی، نہایۃ الدراية فی شرح الکفایۃ (بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 320.
- [3] علی حسینی میلانی، تحقیق الأصول علی ضوء أبحاث آية الله العظمی الوحيد الخراساني مد ظله (قم: مرکز الحقائق الإسلامية، 1428)، ج 1، 70-71.
- [4] البته در اینکه قدرت شرط وجوب است یا واجب، اختلاف است و مرحوم امام و عده‌ای از اجلای اصولیین مثل مرحوم والد معظم فائلد قدرت شرط برای واجب است - برخلاف قدمای از علماء اصول.
- [5] اصفهانی، نہایۃ الدراية فی شرح الکفایۃ، ج 1، 320.
- [6] همانطور که مرحوم آخوند بعداً نیز خواهد گفت که «فانقدح بذلك أنه لا وجه لاستظهار التوصلية من إطلاق الصيغة بمادتها».
- (آخوند خراسانی، کفایۃ الأصول، ج 1، 145).
- [7] مرتضی انصاری، مطارح الأنظار، ابوالقاسم بن محمدعلی کلانتری نوری (قم: مجمع الفكر الإسلامي، 1383)، ج 1، 297.
- [8] ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 139-142.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفایۃ الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- اصفهانی، محمد حسین. نہایۃ الدراية فی شرح الکفایۃ. 6 ج. بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- انصاری، مرتضی. مطارح الأنظار. ابوالقاسم بن محمدعلی کلانتری نوری. 2 ج. قم: مجمع الفكر الإسلامي، 1383.
- حسینی میلانی، علی. تحقیق الأصول علی ضوء أبحاث آية الله العظمی الوحيد الخراساني مد ظله. 9 ج. قم: مرکز الحقائق الإسلامية، 1428.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. 5 ج. قم: دارالهادی، 1417.